

سیمرغ و قاف

در ادبیات ایران

از گاه آفرینش تا کنون ، بشر خیال پرداز که نمی توانست طبع عجایب پسندش را با فریده های پروردگار اقناع و به شکفته های فراوان سپهر خاطر را راضی سازد ، در کارگاه خیال و اندیشه به آفریدن موجودات عجیب و غریب پرداخت و برای آفریده های تصویری نیروئی مافوق نیروها قائل گردید ، اکثر این موجودات زائیده تخیل مربوط به قرون و اعصاری است که تمدن بمعنی و مفهوم واقعی پیشرفت و گسترش نیافته و بشر در مقابل خشم و عصیان طبیعت فاقد سلاح و عاجز بود ، به خدایان متمدد اعتقاد داشت و برای حفظ وجود به سحر و جادو توسل می جست .

هر چه دامنه زندگی انفرادی تنگ تر می گردید و اجتماعات و تمدن بسط و توسعه می یافت ، گسترش این نوع تخیلات دوران خرد و منطق محدود تر میشد ولی بشر متمدن از ساخته و پرداخته اندیشه های گذشتگان الهام می گرفت ، تمدن را به مرحله تکامل می رسانید و اختراعات ارزنده ای بر اساس آن تفکرات رؤیائی تقدیم جهان مینمود .

اگر چه گسترش دانش و دین و حکومت خرد بر اجتماع و مبارزات پیشروان مذهبی و اجتماعی با اندیشه های عادی از حقیقت ، مرگ و فتنای ساخته های عجیب و غریب کارگاه خیال را مسجل گردانید و صفحه خواطراز نام آنها پاک شد ولی یاد این موجودات عجیب و غریب کارگاه خیال بعلت شکفته های فوق العاده و احیاناً خدماتی را که در راه بشر انجام داده بودند بمرگ و نیستی نگرانید ، زنده و جاویدان ماند و حتی در کتب مذهبی نیز راه یافت و نقشی دلپذیر در ادبیات ملل به عهده گرفت .

هنر و ادبیات باین آفریده های تخیلی و افسانه ای جان داد و آنها نیز به ادبیات و هنر رنگ و جلالتی خاص بخشیدند ، سیمرغ یکی از این موجودات پروریده اندیشه است که با آشیان رفیعش قاف در ادبیات و هنر ایران نقشی ارزنده به عهده دارد و در این مقاله سعی شده تا حدود امکان با مرآجه به منابع مختلف نقش سیمرغ و قاف نمودار گردد .

سیمرغ ، سیرنگ ، عنقا پرنده ای بسیار بزرگ و موهوم را گویند که در کوه قاف آشیان داشت ، محمد حسین بن خلف تبریزی در برهان قاطع ذیل لغت سیمرغ مینویسد : «بضم ثالث و سکون رای بی نقطه و عین نقطه دار ، عنقا را گویند و آن پرنده ای بوده است که زال پدر رستم را پرورده و بزرگ کرده ، و بعضی گویند نام حکیمی است که زال در خدمت او کسب کمال کرد» .

در باره سیمرغ فرهنگ امیدچنین مینویسد : «بکسر سین و ختم میم مرغی افسانه ای و موهوم که میگویند بسیار بزرگ بوده و در کوه قاف جا داشته ، عنقا ، سیرنگ هم گفته شده ...»

استاد بزرگوار دکتر محمد مین در صفحه ۱۹۸۴ جلد دوم فرهنگ خود سیمرغ را بدینسان معنی کرده است :

سیمرغ (قد Sé) (به Sin Murx دست Moerró - Saénó) (ایر) مرغی افسانه ای و موهوم بخش ۱۱۰۳ سیمرغ آتشین . (کنایه) خورشید ۱۱ سیمرغ آتشین پر ، (کنایه) خورشید»

در فرهنگ اسدی ، تألیف ابو منصور علی بن احمد اسدی طوسی که بهشتی روان عباس اقبال بسال ۱۳۱۹ در تهران بطبع رسانیده است لغت سیمرغ بنظر نرسید اما ذیل واژه سیرنگ مینویسد: «سیمرغ بود . فرخی گوید:»

شعر مربوطه بچاپ نرسید ولی در ذیل صفحه توضیح داده شده است «درج مثال از قلم افتاده است و درن نیز همان شعر فرخی را که در ذیل لغت سیرنگ ذکر کردیم آورده با این تفاوت که (نو آئین سیرنگ را به انگارین سیرنگ) مبدل ساخته است» البته منظور از چ نسخه چاپی Paul-Horn پاول هورن آلمانی ون نسخه آقای حاج محمد نجوانی میباشد و شعر چاپ شده در زیر لغت سیرنگ اینست :

همه عالم ز فتوح تو نگاری گشته است
همچو آکنده بصد رنگ نو آئین سیرنگ
در برهان قاطع آمده : «سیرنگ - بوزن سیرنگ ، پرنده ایست که آنرا سیمرغ و عنقا خوانند و عنقای مغرب همان است و آنرا بسبب آن عنقا گویند که گردن آن بسیار دراز بوده است و مغرب بضم میم جهت آنکه بدعای حنظله بن صفوان که پیغمبر بود غروب کرد و کنایه است از محالات و چیزیزی که فکر کسی بدان نرسد ، و اشاره بر ذات باری تعالی هم هست» .

محمد قاسم بن حاجی محمد کاشانی متخلص به سروری در فرهنگ مجمع الفرس مینویسد : «سیرنگ - (بوزن سیرنگ) سیمرغ باشد ، مثالش خیالی گوید :

جز خیالی ندیدم از رخ او
جز حکایت ندیدم از سیرنگ

آقای حسن عمید و استاد محترم مین نیز سیرنگ را به مرغی افسانه ای و موهوم معنی کرده اند و در مورد عنقا نیز در برهان قاطع بشرح : «سیمرغ را گویند و او را اعتقائ مغرب بضم میم خوانند و سبب مغربیت حمل بر چیزهای نابود و معدوم و عدم کنند و کنایه از هر چیز نایافت باشد» در مجمع الفرس بشرح : «عنقا - سیمرغ باشد ، مثالش حافظ شیراز گوید :

عنقا شکار کس نشود ، دام بازچین کاینجا همیشه باد بدست است دام را
 و دیگر نام نواهی از نواهای موسیقی باشد و بمعنی سازی نیز آمده و غالباً که این
 معنی اصحست ، چنانکه شاعر گوید :

زدستان قمری در آن بانگ عنقا ز آواز بلبل در آن زخم مزهر

و مسعود سعد نیز مؤید این معنی گوید :

به پیروزی و به روزی نشین ، می خور بگام دل بلحن چنگ و طنپور و رباب و بربط و عنقا

اما بمعنی اول عربی است . . در فرهنگ عمید بشرح : «فتح عین مؤنث اعنق ، زن
 دراز کردن و نیز بمعنی سیمرغ و در فرهنگ معین بشرح : «عنقا (ع . ف . عنقا) ۱ - (ص .) مؤنث رعنق ؛ زن دراز گردن . ۲ - سیمرغ - بخش
 ۱۱۰۳ سیمرغ مغرب - بخش ۳۰۳ - (لقه .) عقل وهم ، عقل فعال . ۴ - (مه .) آهنگی
 است از موسیقی . ۵ - (مس .) نام سازی است که گردنی دراز دارد . - معنی شده است

بطور کلی سیمرغ و سیرنگ و عنقا بمعنی بامعانی فوق در کلیه فرهنگهای فارسی آمده
 و برای جلوگیری از اطاله کلام بهمین مختصراً کتفا گردید .

سیمرغ و قاف

دراوستا که قدیمترین کتاب مذهبی موجود است و اصالت و تعالیم ارزنده اش توسط
 عده بیشماری از فضیلهای ایرانی و خارجی مورد تأیید قرار گرفته و بنظر اعجاب در اومینگرند ،
 در رقعات ۹۷ از فروردین یشت و ۴۱ از بهرام یشت و ۱۷ از رشن یشت به نام سئن بر خورد
 میکنیم ، استاد گرانقدر پورداود می نویسد مرغوسئن در اوستای سیمرغ را نامند که به پهلوی
 سین مرو گفته شده است .

مفسران خارجی اوستا ، مرغوسن را به شاهین و عقاب تعبیر و ترجمه نموده اند ولی
 استاد عقیده دارد که : «سیمرغ فارسی همان سئن اوستاست که از آن يك مرغ بسیار بزرگ شکاری
 اراده شده است» .

آنچه مسلم است در کیش پاک زردشت از این مرغ افسانه ای بطرزی باشکوه نام برده
 میشود و از قدرت و عظمت او ، نیروی فوق العاده یزدانی که آفریننده بیهمتاست مورد ستایش
 قرار میگردد :

« بهرام اهورا آفریده را می ستائیم ، بکنند پیروزی (بهرام) با فراین خانه را از
 برای گله گاو ان فراگیرد چنانکه این سیمرغ ، چنانکه این ابر بارور کوهها را احاطه
 میکند . . الخ » نقل از فقره ۴۱ بهرام یشت استاد پورداود .

این ستایش بسیار شاعرانه و با خلوص عقیدت میباشد ، پرند کوه پیکری که بسیار
 دانا و مطلع به اسرار زیادی است و هیچ جانوری را قدرت در افتادن با او نمی باشد ، به پیروان
 کیش بهی معرفی میشود ، اما او با همه عظمت خود آفریده ای عاجز بیش نیست ، آفریننده ای
 دارد و این آفریننده جهانرا آفرید ، انسان و جانور را آفرید و تنها اوست که قادر مطلق است
 و باید مورد پرستش قرار بگیرد .

سیمرغ با چنین هیبت در مذهب هم عرض تجلی نمود و جای خود را باز کرده است ، بدیهی است برای چنین مرغی آشیانی عجیب باید وجود پیدا کند ، در اوستا این آشیان بر درخت عجیبتری است بنام ویسپو بیش ، اگر توهم ایشیون پاك در بالای آن درخت سیمرغ که در وسط دریای فراخکرت برپاست آن (درختی که) دارای داروهای نیک و داروهای موثر است و آنرا ویسپو بیش (همه را درمان بخش) خوانند و در آن تخمهای کلیه گیاهان نهاده شده است ماترا بیاری میخوانیم ... الخ» از تفسیر استاد پورداود .

ویسپو بیش اوستائی در پهلو ی هروی سپ تخمک نامیده شده است و برای اوصاف خاصی از قبیل همك بڑشکی یعنی بهم چیز دارو درمان و پز شك وجد بیش ضد آسیب و گزند قائل میباشد ، این درخت با چنین صفات در کنار درخت گو کورن در دریای فراخکوت روئیده شده و سیمرغ بروی آن آشیانش را بنا نهاده بود ، هر زمان که از روی آن بطلب طعمه یا بقصد پرواز بر میخواست و با آسمانهای لایقناهی میپرد بید رنگ هزار شاخه نور بر هر ویسپ تخمک میروئید و سر یماً نمو میکرد و چون سیمرغ با آشیان باز گشت و بر درخت فرود میآمد از سنگینی جثه اش هزار شاخه از درخت میشکست و بزمین میریخت و تخمه پراکنده میگردید آنگاه چمروش که او هم بنوبه خود مرغی افسانه ایست و مناسفانه با اندازه دیگر مرغان تخمیلی شهرت و معروفیت ندارد آن تخمه را از خاک جمع کرده و بجائی که فرشته باران تشر از آنجا سیراب میکرد میبرد ، تشر این دانه ها را با باران فرو میریخت و گیاهان بر زمین میروئید .

اما مورخین و نویسندگان و شعرای ایرانی و اسلامی مقام سیمرغ را در کوه میدانند و حکیم ابوالقاسم فردوسی البرز کوه را معرفی نموده و معتقد است در مرتفع ترین قله کوه سیمرغ آشیان ساخته بود و رفعت و صعب الحصولی قله قدرت دست یافتن بشر را به آشیانه نامیوسر و غیره مقدور ساخته بود ولی عامه این کوه را بنام قاف معرفی نموده اند و برای رسیدن باین کوه بشر میباید هزاران هزار سال راه به پیماید و از دریا و جبال و دشتهای مهیب و پر خطر بگذرد ، کمتر بشری را بعد از ره بردن بکوه قاف راه نجات و باز گشت خواهد بود .

مؤلف مجمل التواریخ و القصص در باب (مساحت عالم و کوهها) ضمن نقشه ای که کشیده است در مورد کوه قاف شرحی جالب و خواندنی دارد و میگوید : «اندر کتاب دلایل قبله چنان روایتست باسناد حذیفه از رسول علیه السلام که مسیر دنیا پانصدساله راهست ، سیمصد دریا هاست ، و صد خرابست ، و صد آبادانی است ، و همچنین از قتاده روایتست که زمین بیست و چهار هزار فرسنگ است ، از جمله دوازده هزار فرسنگ کشور سیاه بوستان است هفت هزار فرسنگ (زمین روم و سه هزار فرسنگ زمین پارس و هزار فرسنگ) زمین عرب ، و آنقدر مسکون همی گویند بیرون از دریا و خراب ، و حد از قطر تا قطر هفت هزار و ششصد و سی و شش فرسنگ است و میلی زیادتر ، و قسمت و نرو نر آن بر سه و هفت ، آنچ بیرون آمد خط از قطر تا قطر بیرون از بحر اعظم و مسکون چهل و پنج هزار فرسنگ است و هشتصد و هجده هزار و هفتاد و هشت فرسنگ ، و بعضی از فرسنگی ، و دور جمله انك کوه قاف (و) پیرامون قاف است و بحر اعظم پیش کوه قاف ، پنج هزار و پانصد هزار و سی و سه هزار فرسنگ کم سی و سه فرسنگ ،

و خط قطر عالم از قاف تا بقاف هزار هزار و هفتصد هزار و هفتاد هزار فرسنگ است ، و اینقدر پانصد ساله باشد آنک از پیغمبر علیه السلام روایت کرده اند ، و عمق و قعر آن از قبه الارض میانه عالم تا بقطر آن دو هزار و پانصد و چهل و هفت فرسنگ است و زیاده میلی ، و اینقدر هفت هزار و سی و شش میل باشد و قطر آن از قله کوه قاف تا بشمال پیوستن ، سی بار هزار هزار و چهارصد و بیست هزار فرسنگ است به تقریب ، چنانکه ابو معشر المنجم یاد کرده است و فرسنگی سه میل باشد هر میلی چهار هزار و پانصد ارش بذراع مرسل ، و سه هزار ارش بذراع سلطان ، و هر ذراعی سی و شش انگشت و هر انگشتی بمقدار شش جو (که) از پهنا بهم نهاده شود ، و هر یک فرسنگی بیست و دو هزار و پانصد جریب نهاده اند ، و بزمن آباد و مسکون هزار هزار هزار و بیست و چهار هزار هزار هزار جریب و نهصد هزار هزار و نه هزار و بیست و چهار جریب است بحساب ویرانی و خالد بدینقسمت انکار کرده است ، سبب زمین عرب که هزار فرسنگ گفتست ، و آن حجاز است و تهامه و نجد و یمن و شام و عراق و جزیره طور و هجر و بحرین و اینهمه منازل عرب است و به بسیاری بیش از هزار فرسنگ ، و سگان هر جایگاه پیدا اند ، و بعضی خود شرح داده ایم ، در جمله ساکنان عالم در مشرق و مغرب و جنوب و شمال و هر جایگاه از زمین رومیان و ترکان و هندوان و زنگه و حبشه و سقالبه و عرب و عجم و غیر ایشان و شکل در زمین و آنقدر که آباد است و دریای بزرگ و بحرا عظم اخضرانک محیط عالم است ، و پیرامون کوه قاف ، که خداوند عز و علا کرد دنیا آفریده است و آنجا طبایع و ارکان نباشد و تأثیر نکند .

شرحی را که مؤلف مجمل التواریخ درباره کوه قاف داده از چند لحاظ مورد توجه است و نیاز به توجه دقیقتر دارد ولی مهمترین مسئله آنستکه این کوه «گرد زیبا آفریده» شده و در «آنجا طبایع و ارکان نباشد و تأثیر نکند» .

مولانا مولوی نیز کوه قاف را محیط بر عالم دانسته و در دفتر چهارم این کوه را

چنین شرح میدهد ...

رفت ذوالقرنین سوی کوه قاف	دید او را کز زمرد بود صاف
گرد عالم حلقه گشته او محیط	ماند حیران اندر آن خلق بسیط
گفت تو کوهی دگرها چیستند	کسه به پیش عظم تو بازیستند
گفت رگهای منند آن کوهها	مثل من نبودند در حسن و بها
من بهر شهری رگی دارم نهان	بر عروقم بسته اطراف جهان
حق چو خواهد زلزله شهری مرا	گوید او من بر جهانم عرق را
پس بچنانم من آن رگ را بقهر	که بدان رگ متصل گشته است شهر
چون بگوید بس شود ساکن رگم	ساکنم وز روی فعل اندر تکم
همچو مرم ساکن و بس کار کن	چون خرد ساکن و زاو جنبان سخن
زرد آنکس که نداند عقلش این	زلزله هست از بخارات زمین

فیلسوف و ریاضی دان بزرگوار ایرانی عمر خیام نیشابوری برای کوه قاف مرتبه قدسی بر می شمارد و در آغاز نورو نامه خود که کتابی بسیار ارزنده است از قول «موبدان عجم

که دانا یان روزگار بوده اند، مینویسد پروردگار برای حفظ زمین و زمان و آنچه در اوست دوازده فرشته برای نگهبانی آفریده است که چهار فرشته نگهبان آسمانند و چهار فرشته را بر چهار گوشه جهان گماشته است تا هر منان را گذر ندهند که از کوه قاف برگزینند، و چهار فرشته دیگر در آسمانها و زمین برای دور کردن اهریمن از آفریدگان مأمور گشت و گذار میباشند.

برهان قاطع در مورد قاف مینویسد: «قاف بروزن کاف، حرفی است از حروف تهجی و آن بحساب ابجد صد باشد و نام کوهی است مشهور و محیط است بر بیع مسکون، گویند پانصد فرسنگ بالادارد و بیشتر آن در میان آب است و هر صیاحی چون آفتاب بر آن افتد شماع آن سبز مینماید و چون منعکس گردد کبود، و این میباید غلط باشد چه در حکمت مبرهن است که لون لازم اجسام مرکبه است و بسط را از تلون بهره ای نیست و همچنین برهان ثابت شده است که ارتفاع اعظم جبال از دو فرسنگ و نیم زیاده نمیباشد الله اعلم».

سیمرغ وقاف در ادبیات

بطور کلی به ندرت شاعری پیدا میشود که حتی یکبار در آثارش از سیمرغ و عنقا و سیرنگ و قاف سخن نگفته باشد، این پرئنده خیال انگیز و آشیانه اش همواره الهام بخش گویندگان ایرانی بوده و سخن سرایان باریک خیال ایران با الهام از این مرغ و آشیانش به پرورش افکار بلند و عارفانه خود پرداخته و آثاری جاویدانی بوجود آورده اند، در این مختصر سیمرغ وقاف را از نظر سعدی و حافظ و فریدالدین عطار مورد مطالعه قرار داده و پژوهندگان را به دو این شعرا رهنمائی شوم زیرا اولاً جمع آوری نظرات کلیه نازک خیالان هنرمند غیر ممکن است و ثانیاً انجام این امر مستلزم پرداختن دفتری قطور است که از حوصله این وجیزه بیرون میباشد و همچنین در مورد منطق الطیر عطار که اثری ارزنده و هنری و عارفانه است در فصل سیمرغ و افسانه ها سخن خواهیم گفت: *مآثرات و مطالعات زبانی*

سعدی میفرماید:

چنان پهن خوان کرم گسترده که سیمرغ در قاف روزی خورد

دیباچه بوستان سعدی

چه خوش گفت شاگرد منسوج باف چو عنقا بر آورد و پیل و زراف

بوستان - باب پنجم در رضا

سیمرغ ماچه لایق زاغ آشیان تست
بماند، تاب عصفوری ندارد
سیمرغ چه می کند به عصفور
کسه سیمرغی فتد در آشیانم
سایه سیمرغ همت بر خراب افکنده ایم
روزی خود میبرند پشه و عنقا

سعدی بقدر خویش تمنای وصل کن
اگر سیمرغی اندر دام زلفی
آخر ز هلاک مسا چه خیزد
نمیدانستم از بخت همایون
ما امید از طاعت و چشم از ثواب افکنده ایم
قسمت خود میخورند منعم و درویش

چنان آسیر گرفتی که باز تهورا
یا چه مورم کم سخن نزد سلیمان گفته اند؟
عنقای سیر من پر و بالی نیافته
کنجشک را نکنجد عنقا در آشیانه
که در دام شهوت به کنجشک مانی
غزلیات سعدی

ای برادر گر خردمندی چو سیمرغان نشین
مراثی سعدی

بلکه بسوزد پسر عنقا و بال
قصاید فارسی سعدی

فصاحت العنقاء لازمة الوکو
قصاید عربی سعدی

سیمرغ را که قاف قناعت نشیمن است
قطعات سعدی

که جهان دیده تر ز عنقا بود
شکار از چنگک کنجشکان نکیرد

مثنویات سعدی

زببند تخت پادشاهش نماند
رباعیات سعدی

سعدی سیمرغ را به بلند نظری، جهان دیدگی، قناعت، صبر، گوشه گیری،

همت معرفی میکند و بدین ترتیب او را میستاید، این مرغ افسانه‌ئی را بسایر مرغان شرف و
اعتبار خاص میدهد، خواجه شمس الدین محمد حافظ شیرازی میفرماید:

کانجا همیشه باد بدست است دام را
که سمیت گوشه نشیمان ز قاف تا قاف است
بهرزه طالب سیمرغ و کیمیا میباید
قطع این مرحله با مرغ سلیمان کردم
پیش عنقا سخن زاغ و زغن بازرسان
که عنقا را بلند است آشیانه
عرض خود میبری و زحمت ما میداری
مرغان قاف دانند آئین پادشاهی
غزلیات حافظ

ولسی سیمرغ میباید شکارم
مثنوی حافظ

مرا که عزلت عنقا گرفتمی همه عمر
تا چه مرغم کم حکایت پیش عنقا کرده اند؟
خود را بزیر چنگل شاهین عشق تو
صوفی چگونه گردد کرد شراب صافی
ولیکن ترا صبر عنقا نباشد

که کسانند از پی مردار دنیا جنگجو

کار مگس نیست در اینره پرید

تزامت القربان حول رسومها

آری مثل به کرکس مردار خورزند

پیری اندر قبیله ما بود

اگر عنقا ز بسی برگی بمیرد

عنقا بشد و فرمائیش نماند

عنقا شکار کس نشود دام بازچین

بهر ز خلق و چو عنقا قیاس کار بگیر

و فامجوی ز کس و رسخن نمیشنوی

من بسر منزل عنقانه بخود بردم راه

بروای طایر میمون همایون آثار

برو این دام، بر مرغ دگر نه

ای مگس عرصه سیمرغ نه جولانگه تست

باز از چه گاه گاهی بر سر نهد کلاهی

جوابش داد گفتا دام دارم

زان حبه خضر اخور کز روی سبک و روحی
زان لقمه که صوفی را در معرفت اندازد

هر کو بخورد یک جویر سیخ ز ندسی مرغ
یک کزده و صد مستی یک دانه و صد سیمرغ

قطعات حافظ

در نظرخواجه علاوه بر صفاتی که شیخ برای سیمرغ قائل شده بدست نیامدنی ، بلند
آشیانی ، مطلع به آئین سروری و پادشاهی وصف شده است و فریدالدین عطار نیشابوری نیز
میفرماید ...

سیمرغ وار از همه کس عزلتی طلب
دانه سیمرغ جو چون رستم و بگذر ز زال
سیمرغ مطلق تو در کوه قاف قربت
چه سود که نقاش کند صورت سیمرغ
گرچه بود آن صورت سیمرغ ولیکن
گرچه دل من مرغ بلند است چو سیمو غ
سیمرغ ز بیم دام زلفت
گر تو همه سیمرغی از آه دلم می پرس
در وادی بسی نهایت عشقت
صید عنقا کجا تواند کرد
ای عشق تو سو کیمسای اسرار
در کوی قلندری چو سیمرغ
سیمرغ جهانم و چو عطار
در حبس کون ، بی تو پیوسته می طپم من
خوانی کشیده ام ز سخن قاف تا بقاف
صددم در چورستم را چون بچه یکروزه
ماهیکه قاف تا قاف از عکس او ست روشن

کز هیچکس ندید ، ولی هیچکس وفا
زانکه با این جمله ز این زال نه زال ز راست
پرورده هر دو گیتی در زیر پروبال
چون در نفس باز پس انگشت گزانت
چون جوهر سیمرغ بمینه نه همانست
لیکن چو دم خورد بدان تو در افتد
بگریخت بقاف تا ختن برد
آتش زدلم ناگه بر بال و پرت افتد
سیمرغ بیک مگس نمی آید
بوالفضولای کسه او رود بشکار
سیمرغ هوای تو چگر خوار
میباش بنام و بسی نشان بناش
یک مرغ بزیر پر ندارم
سیمرغ قاف تشقم بر گنفس ندارم
هم کاسه ای کجاست که آید برابرم
پرورده بزیر پر سیمرغ جمال تو
چون روی تو بدیده پشتی چو دال کرده

غزلیات عطار

عطار از سیمرغ الهام میگیرد ، عاشقانه او را میستاید و مطلق و غیر قابل تصور و بلند
آشیانش معرفی مینماید ، هر سه خداوند سخن آشیان او را قاف می شناسند و قاف را نیز محیط
بر عالم میدانند .

سیمرغ در تاریخ باستانی و حماسه ای

پیش از آنکه سیمرغ را در شاهنامه فردوسی خداوندگار سخن بجوئیم نگاهی کوتاه
به تواریخ اسلامی ایرانی و خارجی میافکنیم ، این افسانه ساز خیال پرورد که مرزها را در
نوردیده در مرز تاریخ چه اثری از خود گذاشته است ؟ مؤلف مجمل التواریخ و القصص
مینویسد :

«چون منوچهر سلم و تور را بکشت ، پادشاهی او را صافی شد و اندر عهد او زال از مادر بزاد و سام او را بینداخت ، چون پیش حکیم زاهد بزرگ گشت ، و بعد حالا ، سام او را باز آورد و منوچهر زال را بخواست... الخ» این حکیم زاهد را نام سیمرغ بوده است زیرا میرخواند مؤلف روضة الصفا معتقد است که پسر سام چون از مادر بزاد هموی سروا برو و مژه او مجموع سفید بوده و چون پیش از تولد کودک ، بدینسان کودکانی از مادر نزاده بودند سام لخت افسرده و مکدر گردید و فرزند را در زاهدی سیمرغ نام که در کنج کوهی بر میبرد ، بسپرد تا به پرورش او همت گمارد و چون پسر هفت ساله گردید سام او را به نزد خود باز آورد و زال نامش نهاد و در این باب حکایات نامعقول گویند ، خواندمیر نیز در کتاب حبیب السیر فی اخبار افراد بشر که قسمت اعظم آن رونویسی از روضة الصفا است عین نظر فوق را نوشته ولی سرپرسی سایکس که با نظری عمیقتر باین افسانه پراج باستانی توجه نموده معتقد است «اصلا خالی از حقیقتی نبوده و در دوره های بدشاخ و برگ های افسانه ای بر آن افزوده و قوه شاعری فردوسی آنرا باین درجه اهمیت رسانیده است و مینویسد زال چون تولد یافت موئی سپید داشت و سام را این گمان پیش آمد که او فرزندش نبوده و شاید از دیوی باشد و بهمین علت نیز او را در البرز کوه بیفکند و سیمرغ که عنقایی افسانه ایست بچنگال برگرفت و به پرورشش .

در تواریخ اسلامی نام حکیمی که زال را پرورش داده سیمرغ آمده است ، در اوستا نیز چند تن از مردان دینی بنام سیمرغ نامیده شده اند و بعد بنظر نمیرسد که نام مرئی زال را مورخین اسلامی از این پارسایان که در فقرات ۹۷ «فروهر پاکدین سئن پسر اهوم ستوت را رامیستائیم ، نخستین کسی که باسد پیرو در این زمین ظهور کرده» و ۱۲۶ «فروردین یشت» «فروهر پاکدین تیرونکثو از خاندان اوسپشتت از دودمان سئن میستائیم» ستوده شده اند اقتباس کرده باشند .

با در نظر گرفتن حقیقت اینکه چند بار از سئن در اوستا ذکر میمان آمده و پیامبری بزرگ از آنها به نکومی نام میبرد گفته مورخین اسلامی صحیح تر بنظر میرسد ، باید توجه داشت با تحقیقاتی که صورت گرفته و میگیرد و قهرمانان باستانی ما از درون ابرهای ضخیم افسانه ها بیرون میآیند این امکان هست که نظر تاریخ نویسان ایرانی بواقعیات بپیوندند علی الخصوص که میدانیم فردوسی وقایع تاریخی و افسانه ها بهم مخلوط نموده و از تخیلات بسیار وسیع خود به آن چاشنی زده است.